

برابر مخزن اسرار مرکزادوار بسه هزار بیت گوهر افزای بیدش کرده - و مقابل
 خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوباره از بستن سرای دانش سر برزند -
 • و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست
 بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گیرد -
 و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت پذیرای آبادی
 شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر
 ابیات فهرستی از جراید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
 نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیت
 چند سامعه افروز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
 و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریابار ضمیر
 ریزش یافت - و بدیده روی آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای
 آن چهره نامی حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک
 و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آریز پیشطاق آگهیست خاطر
 شمیمه بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلاویزی هر زمان
 نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با بر خه
 داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاهان سخن شناس آمد - چون
 بنیاد شعر و شاعری بر تخییل و فاراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان
 کمتر پردازد - و باین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری
 نگریده خواهش سخن گذاری میفرماید - و لواز ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجان قافیه پیمای برکناره دارد
و همزبان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرامی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والاساس برکوشند درنگرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر سترده نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) آرنگ نشین فرهنگ آریبی
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام بپایان بردن
آن پنج نامه بود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
نلدمن بقرآزی سین سنجی برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بآفرنگ انجام پیراسته گشت انتهی و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ بازپسین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - با خاطر
پژمان و حالتی نرند بخیال همزبانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای
فکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشوارپسندی و بلاوری
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لعبتان تحمیل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهارم و دوم الهی بتکاپوی خاطر سراسیمه و دل مدجای درگرو

پنججاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط کردند - درین دراد و چای بیاض شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمربانان محفل آن یکتای روزگار برازگویی نشست - چون ترانه نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخواننده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومارے نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - بر سطح کاغذین پیوند داده سامان داستان نمود و بترتیب گزین و سرسختی تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستانی که اندیشید از آن مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت از آن لجه آگهی برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غاره حسن تالیف هر روی کشید - و بتاییدات ساری برادرزاده والانواد خود را پیام زندگانی چارید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرورگرفت

• شعر •

دل من ازین داستان تازه شد • دماغ نشاطم پرآوازه شد
ببفروز از آن گوهر هوش من • چو گوهر شد آرزو گوش من

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہٴ تنومندی آید و پیرایہٴ تقدسِ
 آن نوزادی پیکر گردد۔ از آنجا کہ آگاہانِ بیدار مغز سرفروشتِ انجام را
 از ناصیہٴ سرآغاز برخوردارند و حسنِ خانمت را کہ از فروغِ قبولِ
 دلہا پدید آید از عنوانِ نیک‌سگالی و خیرِ بسیچی برخوردارند نسیمِ
 پذیرایی بر نزهتگاہِ دل می‌وزد - و نویدِ جاویدنامی در کاخِ صماخِ
 فطرتِ خروشِ نشاطِ می‌اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستانِ نخست * بطرزِ فریبندہٴ کردم درست
 نشاطِ اندر آرد بخوانندگان * مفرحِ رساند بدانندگان
 باین نامہٴ نامور دیوار * بمسندم برو نامِ اورا دراز
 دلِ درستانرا بدو نور باد * وزو طعنہٴ دشمنان دور باد
 تمّت - سرآغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنجِ ازل راست طلسمِ قدیم
 گنجِ ازل چیدست کلامِ خدای * مہرِ ابد کردہ بنامِ خدای
 بستہ در گنجِ بہرِ خفی * دادہ کلیدش بکفِ مصطفی
 نقد و کونست درین مایہٴ خوج * چار کذہست درین آید درج
 فیضی اگر یافتی از حمدِ بوی * بسم اللہ حمدِ خدا را بگوی

* در توحید *

رمز مہسنجِ نفسِ آتشین * لخلخلہٴ گشای دلِ آتش‌نشین
 بادہٴ چکانِ لبِ آتش‌رخان * آبدہٴ خندہٴ گل‌باستان
 مہر و کشِ تختہٴ مینای صبح * پنجدہٴ گشای بدِ بیضای صبح

مودنِ محرابِ مناجاتیان • ساقیِ صهبایِ خراباتیان
 پرده‌کشِ بلبلِ نیلی عبا • منطقه‌بندِ گلِ زرینِ قبا
 بتکده‌آرایِ بتانِ بهار • تاب‌دهِ منگده لاله‌زار
 ذره‌درین دشت سرافراز او • ریگِ روانِ قافلسه راز او
 نه‌کره را بر سرِ کرسی نهاد • هرچه درین دایره پرسید نهاد
 معرفت از خاکِ درش ناامید • عجز بسرچشمه اورد سفید
 عقل کجا فکرت یزدان کجا • بردارِ واجب ره امکان کجا
 دیده‌رمدسنج و جهان پر شعاع • عقل تهیدست و دکان پر متاع
 نطق یکم واله گفتار او • درک یکم مفاصل بازار او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست • علم درین قافله بیگانه ایست
 من که داین کلک نیایش سرا • چند گشایم سر این ماجرا
 کل لسانه خط پیشانیم • طاق بیانه دم روحانیم
 هرکه درین بزم قدح درکشید • باده باندازه ساعر کشید
 شیشه‌کشی کز بس و کز پیش بود • نیم نی نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم • از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پیرایه آغاز *

آنچه برون جست ز مدهوشیم • روح قلنس گفت بسرگوشیم
 حکمت از پرده بساز آورم • مغز فلاتون بگذار آورم
 بر سر آنم که بساز فراق • بر کشم از هند نوای عراق
 گرم‌روان چون نشوم آزن • ره همه یک گام و درود راهزن

ره نه باندازه پای من است • گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه • نوح فرو رفته درین مرجگاه
 نیست مرا چون برة دل قدم • رفته ام این راه بپای قلم
 و چه کنم با قلم رهگرای • بادیه آتش و چوبینه پای

• تا قول او •

فادره طفلے ببقا نامزد • عمر طبیعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این • غلغل ناقوس مسیحا است این
 کاخ نخست از رعد کبریا • ریخته از بیخته کیمیا
 از بی هنگامه کشیدم ز جیب • یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما • گوهر انصاف بود رونما
 از رخ این شاهد شیدا ئیان • تا چه ببینند تماشا ئیان

• تا قول او •

فیضی ازین فیض دلت تازه باد • مغز ز جوش تو پر آوازه باد

• در مدح و تسمیه کتاب خود گوید •

مستی طبع است درین بوستان • فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلس انگلیخته • بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او • نوح یک شب نسیم طوفان او
 مجلس اسرار الهی بیدین • قافلہ سالار معسانی بیدین
 در خم این چنگ نغمه کار بیدین • پنج نوا بستسه بیک تار بیدین
 بی بفلک می برد این پنج راه • راه سخن میزند این پنج گاه

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلم بخت
 نقش ازل بین که بسطح بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
 آنکه چنبر جنش پرگار کرد * نسام ورا مرکزادوار کرد
 * در ستایش سخن *

با رقه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این
 * تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیرومی قافیه هست و ردیف
 رفته و خود را بعبارت زده * فکرشان خانه غارت زده
 تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید لفظ کهن
 دره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
 تصفیة باطن مرتاض کن * رو بسوی مبدأ فیاض کن
 دزد سخن راه بجای نبرد * کز کف او بار قفای نخورد
 چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
 چند خیال دگر اندوختن * کیسه پی نقد دگر درختن
 گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
 بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی او را به ازو بسته ام
 گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
 مانشطه با غایبه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
 قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
 هر چه خدایان بآن شاه باش * طالب معنی خدایان باش

قصه خیالِ دگران تا بگی * جود بمسالِ دگران تا بگی
 که بتواردِ علم افراختسن * گاه بتضمینِ سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرتِ کوتاه تست
 فیضِ ازل را نبود انقطاع * ملکِ ابد را نبود انتزاع
 * در ستایشِ قلم *

کرد دوات از پیِ خلوتِ گزین * همچو فلاطون که شدی خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی درو * حرفِ الهی و مـاهی درو
 طرحِ سلیمی و خطایی درو * صورتِ بومی و همایی درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلیِ چو سحر تاب زد * شمشعه بر عقلِ ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدحِ مطلعِ انوار شد * عقلِ بصدِ مشعله بیدار شد
 * در مقصودِ بکف آوردنِ بارِ جودِ کشاکشِ دنیا *

شکر که جمازه بمنزل رسید * زرقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زره آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیضِ نهم نام او

ملا عبد القادر بدارنی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزن خیال کرده بود و مبارک نیامده

* بیت *

تا بچه درويزة برين در شدم • تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت • پس بنشستم قدم بیدش رفت

(۳۲) و برین وزنست مثنوی زاهد - مآ عبد القادر بداونی

در ترجمه علمی از شعرائی اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر

مرتضی از سادات دوغلباد و از امرای معتبر خانزمانست

چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون جهارخان نام

یک از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده

• شعر •
کنگره سین چو خندان شده • خنده او از بن دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز •

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلیچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شغائی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبریز

در خدمت شاه صفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تنبیح

خمسه نیز نموده است - همیشه سنگتراشی همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکردند انتهی - ذاکتر اسپهنگر صاحب از تذکرات تقی

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج
مثنوی دارد تخمیناً ده هزار بیت یکی بجواب مخزن و یکی حسن و ناز
هوزن یوسف زلیخا و یکی پری صورت بجواب لیلی مجنون و یکی بجواب
هفت پیکر و یکی بجواب سکندرنامه انتهى *

(۳۴) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است
که فاضل و لی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه)
بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندند و در گذرانیده اند -
بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاه گاه طبع روشن
و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوه خود
تخلص اختیار می نماید انتهى داغستانی گوید - مولانا علی احمد
نشانی مشهور بمهرکن از فرقه اولیا و زمرد اصفیا بوده معیشتش
از اجرت مهرکزی می گذشته - و پیوسته بعبادات و ریاضات مشغول
بوده بسیاری از طالبان راه حق از خدمت فیض مرهبتش
بمنزل مقصود رسیده هدایت یافته اند - روزی در حضور جهانگیر
پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیت را
میخواند

• شعر •

هر قوم راست راه دینی و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کج گاه

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در آنوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگوید که در
 یکی از ایام اعیاد هند که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
 میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *

* هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در آنوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از مردان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *

* من قبله راست کردم بر سمت کج گاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا بپادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
 زدن و قالب تپه کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمع را مظنه آنکه بزرگ و تزییر
 خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
 اطبارا گمان رفت که سگته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
 و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
 که مقدور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

داشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشرين
 بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را به شیخ فیضی
 مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کفایات بوی فرموده اند -
 زانجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
 قماش نفس مولانا میتوان یافت

* ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

نتهی - یادآوری نیز نوشته - و از جمله اشعاره که در باب یکم
 ز محتشمان ستمظریف ابزاری جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامسری
 هر نفس معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
 در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
 هر نفس برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
 خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
 جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخندانیم
 این منم امروز درین داورى * شعله آتش بزبان آوری
 دعوی ایجاد معانی مکن * شع نۀ چرب زبانی مکن
 شعله سرشتنا ز گهرهای پاک * لافمزن نیست چو در کیس سخنانک
 طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
 آنچه تو گفتی دگران گفته اند * در که توسفتی دگران سفته اند
 خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دگران خواستی

سقف مذقش که در آن خانه است * رنگدوی از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روش باغبان * ساخته باغی ز نهال کسان
 سبزه آن باغ ز باغ دیگر * هر گل رعنائش ز باغ دیگر
 غنچه آن گرچه روان پرور است * لیک ز خون جگر دیگر است
 بید که بے میوه سرے برکشید * برگش از آن دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز باران تست * از خومی پیشانی یاران تست
 چند پی نقد کسان سوختن * چشم بمال دگران سوختن
 جمع مکن نقد سخن پروران * کیسه مکن پر ز زر دیگران
 شربت بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه نوش کن
 گر خضری آب حیات تو کو * در شکری شاخ نبات تو کو
 نخل صفت سربفلک میبری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بعاید سرش * چاشنی میوه نباشد برش
 پر سخن خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل به بیدانشی من مکن
 نه چو رطب سینه پر از خسته ام * همچو صدف پر در لب بستم ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند زبان آوزان
 طعنه چو ابلیس بآدم مزن * حالت من درنگر و دم مزن
 سامریه من که بزور فسون * لعبتی از سحر برآرم بسرون
 غلغله در زهره و ماه افکنم * نسجه هاروت بچاه افکنم
 این مزم آن ساحر جادو مزاج * کز سخنم یافتند جادو رواج

منکه بجان و سخنی شهره ام • هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من • بابلیان در چه جاده وی من
 دولت این کار بکام منست • سکه این ملک بنام منست
 از سختم طرز سخن یاد گیر • عار مکن دامن استاد گیر
 هر که باستان ارادت برد • در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست • مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کس • عیب تو پیش تو نجوید کس
 لیک بغیب تو ملامت گران • انجمن آرامی سخن پروزان
 شعر تو را در میان آورند • عیب تو یکدک بزبان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند • ز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس با تو یار • عیب تو بر تو نشود آشکار
 وه که یک یار نداری دریغ • مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیدست • و آنچه مجیب تو گشاید که چیدست

(۱۴۲) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعمت سرور کاینات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن • بیت •

بسم الله الرحمن الرحيم • کرد خدا رحمت خود را عمیم

او در تاریخ وفات یکم از دوستان خود نظم کرده • بیت •
 بود ثلاث و عشر سال فزون از هزاره • قطب حرم فوت شد حضرت عبد الوهاب

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانای
مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهى در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویماق
تکلو بوده و گاهی در ری و گاهی در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهى در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب تفسیر که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحیم * ماهیچه رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرمت قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گند کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
عذر پذیر گند بنده * عذر پذیرم که پذیرنده
تا چون نظامی کنم از آگهی * سگه ده پنجهی خود ده دهی
باغ دلم را ثمر معشوی * تازه کن از مایده خسروی
ای شده شایسته پابندگی * از تو خدایی چو ز ما بندگی

در مقاله اولی

حکم دوسنگ آمده ارض و سماه دانه تویی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوز پشت * فرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا نیک سوسیتی کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست منبع الانهار ملک قمی - و آله

داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهوری فرزند زاده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهى در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقتی
که از درگاه اکبری بمفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر باکبر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکي نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

یکه ملک قمی و دیگر مآظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که
 مآملک قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
 و مآظهوری یکسال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
 نظم کرده - انتهى بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
 در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو میفریبد مولانا ملک
 قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتریار
 زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *

در مدح و ثنای ابی شهنشاه دکن * معذورم دارگر نگفتم مخزن
 میسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیست در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسر دال و صا اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثانی
 بوزن مصراع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برون وز نیست دیده بیدار حکیم شغایی اصفهانی -

داعستانی گوید اسمش شرفالدین حسن - طبیبه حائق

اما عجیبش دشمن جان بیمار - و شاعرش عاشق لیکن از کبرش

خلفه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مناصب یافته

* طبع خوشی داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالفصحة بهم تفاوت

بسیار دارند انتهى و هکذا فی آتشکده - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - حکیم شغایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشى تاریخ فوت او گفته * ع *
 بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمسه است
 سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیٲی کلکته
 موجود - یکے این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الہیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هاتف از جانب گنج سخن * گفت کہ ای خونى طرز کهن
 پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریانشین
 زمین همه افغان کہ دلت چیده است * نغمه شناسے نپسندیده است
 در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بمحک عرض کن
 بلبل ترنغمه نظامی کسزو * یافتہ گلزار سخن رنگ و بو
 نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
 هرکه بار نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیر آورد
 حلقه زده پنج کمان هنر * هریک ازان دیگر پرزورتر
 کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جادو قلم

تا قول او

مژده شفایی کہ ز روز نخست * فیصل این کار حوالت بتست
 رخصت از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
 یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
 ازین مثنوی دو نسخه در اشیاک سوسیٲی کلکته هست *

آسان اول (۱۳۶) زبدة الأشعار قاسمی جنابدی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الأشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی

کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی

ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس

میرزا الغیبگ با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -

و تتبع خمسہ شیخ نظامی کرده است انتهى در آتشکده نوشته که

قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر

معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی

شفاقته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شهنامه که

باسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته انتهى میرزا علاءالدوله

قزوینی کامی تخلص که یکی از امرای اکبری و معاصر قاسمی

بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جنابدی در خراسان و

عراق بمزید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر

عروض و معما سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی

بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -

و در ادای تشبیهات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات

بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفاد

علوم در خدمت علامه دهر استاذ البشر میر غیاث الدین منصور

شیرازی نموده - در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هند

بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

عریضہ بہ بندگانِ حضرتِ اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش فی الجملہ ازان معلوم میگردد و العبارة ہذہ *

بندہ کمترین قاسم جنابدی بذریعہ عرضِ ملازمانِ درگاہِ عرشِ اشتیاءِ پادشاہِ خلیقِ پناہِ خلد اللہ تعالیٰ ظلالِ دولتہ و معدلتہ علی مفارقِ العالمین - میرساند کہ فلانی در گذرگاہی کہ متوجہ سفر ہند بودند این کمینہ بخدمتِ ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ - ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را برسیلۃ صفتِ معراجِ حضرتِ نبوی مذکور ضمیرِ منیرِ اقدس ساخت - انشاء اللہ تعالیٰ کتابِ شاہنامہ ماضی کہ چہار ہزار و پانصد بیت است و شاہنامہ نوابِ اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است و شاہرخنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلیِ مجنون کہ سہ ہزار بیت است و خسرو و شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است - و زبدة الأشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیت است بحجرِ مخزنِ الاسرار - و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت فرستادہ میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعارِ مذکور بدرگاہِ معلی حضرتِ اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتحیف و ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند اقلہی از مثنویاتِ او یکے شہنامہ است دوم لیلیِ مجنون سیدوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخہ نفایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست

کہ - زبدة الأشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیت است و مخزن الاسرار

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم
زبدة الاشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی از بیک جلد
بخط ولایت در کتابخانه اشینان سوسیتی کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره

آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی
این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند
افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای
حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعلوفه و
اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی جهان در ذیل
بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت -
و بمواجبه از سرکار صاحبقران مرظف گردید - و در عشره ثامن
بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت مسات چشید - انتهى در ریاض الشعرا
نوشته که مولانا شیدا به بیار بلند طبیعت واقع شده لیکن پست فطرت
بوده زیرا که اکثر اشعارش ماخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه
بعنوان توارث واقع شده باشد بلکه درین امر حامد و مصر بوده -
در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی
خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیاری گفته چنانچه
مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بهاره کافیهها
نوشته در اشعارش بندرت شعر بلندی بهم میرسد - بسیار تندخو بوده
کم الفت مردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

مآرشدی باو شباخته داشت - پیوسته بمحض توهم از اقران و امثال
 که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هر یک بصفات
 حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهى در سرآزاد آورده که از
 منظومات اوست مثنوی مسی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
 مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عمیم

انتهی میرزا طاهر این دو بیت از ان مثنوی آورده * شعر *

خامه من تیر شد از راستی * دور ز ننگ کجی و کاستی

تیسر چون هر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سپهر

(۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التواریخ

و تذکره نصرآبادی نوشته که او را شیخ حسین است در صفرس

بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باتدک روز

سرآمد افاض اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین

و الفیه (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجب

وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهى در آنشکده و

ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جبل عامل که از مضامین

شامست و اصفهانرا وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارن - انتهى

خان و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی

در قعه اهل تشیع از - و بعضی که او را آملی بانیف نوشته اند

سهواست چه آمل بالف شهریست از ماژندران و عامل
بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شرازی رحمة الله علیه

فرموده

* مثنوی *

گوش تواند که همه عمر وی * نشنود آوازِ دف و چنگ و نی

دیده شکبید ز تماشای باغ * بے گل و نسوین بسر آرد دماغ

گر نبود بالش آگنده پیر * خواب توان کرد حجر زیر سر

ور نبود دلبر همخوابه پیش * دست توان کرد در آغوش خویش

ور نبود مرکب زرین لگام * پای تواند که رود چند گام

این شکم بے هنر پیچ پیچ * صبر ندارد که آرد بهیچ

بهاء الدین عاملی در تتبع او گفته

* مثنوی *

گر نبود خنک مظلالم * زد بتوان با قدم خویش گام

ور نبود مشربه از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب

ور نبود بر سر خوان آن و این * هم بتوان ساخت بنان جوین

ور نبود جامه اطلس ترا * دلخ کهن سائر تن بس ترا

شانق عاج ار نبود بهر ریش * شانق توان کرد بانگشت خویش

جمله کهبینی همه دارد عوض * وز عوضش گشته میسر عوض

آنچه ندارد عوض ای شهریار * عمر عزیز است غنیمت شمار

(۱۴۱) و بدین وزنست حسن گلوسوز زلالی خوانساری -

در مرآة الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سرآمد

وقت ملا زلالی شاکر میرزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

خامض تقریر - خیلے صفای شامے استعداد باید تا بوی از گلہای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشرف
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیفیت صہبای خیالش بر
صدر نشینان مصطبہ ہشیار مغزی خم خم بادہ شوق پیماید - و
سرجوش سبوی فکرش گرموان بادیدہ طلب را بشراب عشق و
محبت رہبری نماید - انتہی و در ہفت اقلیم نوشتہ زلالی
خوانساری - شاعریمست کہ آب سخنش خاک کدورت خاطرہا
فرو نشانیدہ و آتش فکرش باد را در تگپوی غیرت افکندہ - واکہ
داغستانی گوید ولانا زلالی خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتادہ کوثر را درخوی خجالت نشانیدہ - در زمان
شاہ عباس ماضی بودہ مداحی میر محمدباقر داماد بسیار
نمودہ نوازشہا از وی یافتہ - چند مثنوی در سلک نظم کشیدہ
است - و در ذکر میرنجات اصفہانی گفتہ کہ - زلالی خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راہ ہوادہی مہملات افتادہ
باعتقاد خود این روش را نزاکت گویی دانستہ اند و حال آنکہ
از فرط توجہ درین وادی پی غلط کردہ از منزل مقصود دور
افتادہ اند - از عہدہ روش نزاکت بلندی ملاحظہ فرمائی ترشیزی بقوت
طبع و زور مایہ برآمدہ - و ہرکس تتبع او کند البتہ کارش بمہمل گویی
می انجامد - انتہی آذر اصفہانی نیز گوید کہ زلالی از ارباب نظم
خوانسار است اما پیمست و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

کمال سلامت - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهرحال بیشتر اوقات صرف مثنوی کرده و هفت مثنوی دارد - محمود واپار - آذرسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره و خورشید - حسن گلوسوز -

سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهى آزاد بلگرامی گفته که زلالي خوانساری زلال طبعش در مثنوی طوفان میکند - و نیرسان کلکش درین بحر لالی شاهوار می افکند - انتهى هفت مثنوی زلالي را سبعة سیاره و هفت اشوب لقب است - و او در بهرسانیدن مصراع بسمله خیل طبع آزماییها کرده چنانکه در دیباجة منثور سبعة سیاره گوید - چار مصراع بسمله فرقانی چنین پرداختم • بیت •

بسم الله الرحمن الرحيم • نصّ صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم • پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم • سو سینه پوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم • ابروی خوش و سمة حسن قدیم

آغاز مثنوی حسن گلوسوز • نظم •

بسم الله الرحمن الرحيم • تیر شهابست بدیور رحیم

این مصرع بمصرع غزالی مشهدی که گذشت اقربست - و میرزا

ظاهر نصرآبادی بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته • شعر •

بسم الله الرحمن الرحيم • لوتکش قارک دیور رحیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند • شعر •

بسم الله الرحمن الرحيم • مطلع دیباجة کلام قدیم